

بررسی نظریه های عمده جامعه شناسی، روانشناسی و اسلامی تبیین کننده دین گریزی و تمایلات دینی نوجوانان و جوانان

دکتر ح. ا. تنهایی

سخنرانی در: موسسه باقرالعلوم - اردیبهشت ماه ۱۳۸۶

بدون اینکه نیازی به تحقیق باشد تجربه های روزانه به ما نشان می دهد که گرایش به دین در جامعه کاسته شده است، یا اشکال جدیدی از دین گرایی در جامعه رواج یافته است، شکل دین و گرایش به دین در جامعه در حال تغییر است. در گذر زمان شکل دین، اهداف و گرایشات قدسی دین کم و زیاد شده، ولی همواره گرایشات دینی وجود داشته است. دین اساساً جزئی از تمدن و فرهنگ بشر است، بنابراین همواره وجود داشته و از جمله ویژگیهای روانی بشر دین می باشد؛ زیرا که هیچ وقت نمی تواند بدون فهم جهان زندگی کند، هر انسانی باید خود و پیرامون خود را بشناسد و بتواند آن را تعریف کند، بفهمد و به آن عمل کند. انیشتن در تعریف علم می گوید؛ کار انسان این است که جهان نامنظم را تعریف کند و بتواند آن را به صورت منظم تبیین کند. بنابراین خاصیت انسان به قول دکتر فرانکل (frankl) معنایابی می باشد، زیرا با معنایابی می توان حتی بدترین بیماریهای روانی را درمان کرد. دین نیز همین معنا را دارد. فرد با دین به دنبال تعریف خود و جهان و رابطه این دو با هم است، نظریه های جامعه شناختی، روانشناختی و تبیین های دینی همه همین موضوع را مطرح می کنند.

تعریف دین از دیدگاه جامعه شناختی

برای روشن تر شدن مسئله ابتدا باید تعریفی از دین داشته باشیم، من برای این کار چند تعریف را که در دیکشنری های متعدد ارائه شده در نظر گرفته ام. از منظر جامعه شناسی تعاریف گوناگونی برای دین ارائه شده است. در برخی منابع تعریفی از دین آمده است که؛ "دین آرایش اجتماعی برای تدارک مشترک و جمعی، برای برخورد با وجوه ناشناخته و ناشناختنی می باشد." دورکیم دین را بر اساس "عناصر مقدس" و "عناصر نامقدس" تعریف می کند.

در دایره المعارف جامعه شناسی دین بلکول (Blackwell, ۲۰۰۰) نیز تعریف دین چنین آمده است؛ دین "باور به هستی های روحی و یا موجودات مجرد روحانی" است. برخی دیگر دین را "استمداد از ارواح برای انجام اعمال عبادی و فلاح" یا رستگاری می دانند. این تعریف بیشتر مردم شناختی بوده و برگرفته از نظریه های فریزر است. در تعریفی دیگر از دین؛ "دین مجموعه ای از باورها و اعمال مبتنی بر باور به فوق طبیعت تعریف شده است.

دیکشنری جامعه شناسی دیگری (۲۰۰۱) دین را "مجموعه ای از باورها، اعمال، ارزشهای فلسفی مربوط به تعریف امر قدسی، رستگاری و نجات از مشکلات بشری تعریف می کند". در نهایت می توان گفت دین "مجموعه ای از باورها، ارزشها، اهداف و عقاید می باشد"، که در قالب جامعه شناسی به عنوان یک "نظام"، یا "سازمان" در نظر گرفته می شود.

زمانی که دین به عنوان یک سازمان یا نهاد به کار می رود به عنوان ساختاری شناخته می شود که دارای کارکرد است. از اینجا وارد بحث نظریه های جامعه شناسی می شویم که دین را به نسبت کارکردهای آن می شناسند. از این منظر، دین باعث نوعی انسجام اجتماعی می شود و از طریق راه های مختلف در گروه ها و لایه بندی های جامعه انسجام برقرار می کند، که در روانشناسی این انسجام به انسجام درونی و بیرونی تعریف شده است.

در بیسیک سوسیالوژی (۲۰۰۰ Basic sociology)، دورکیم سه نوع کارکرد را برای دین بیان می کند:

۱- چسب اجتماعی (Social cohesion) بوجود می آورد ارزشها، فرم ها، سمبل ها و نمادهای مشترکی در جامعه بوجود می آورد.

۲- کنترل اجتماعی (Social control) انجام می دهد.

در چشم انداز ایستادگرانه، دین به دولتها کمک می کند که در حاکمیت خود از آن استفاده کنند. ویل دورانت در تفسیر تاریخ تمدن شرق معتقد است داریوش اولین کسی است که از دین برای اجماع استفاده کرد، یعنی با استفاده از دین به حکومت خود مشروعیت داد و نوعی حاکمیت الهی را مطرح کرد. در دوره اشکانیان این حاکمیت الهی کم رنگتر می شود چون حکومت نوعی حکومت ملوک الطوائفی بود و بعد از اشکانیان در زمان ساسانیان نیز دوباره از دین به عنوان عامل اجماع استفاده شد (کشتار مزدکیان نمونه استفاده از دین در کنترل اجتماعی بود).

۳- انسجام اجتماعی (Integration Social) دورکیم و پارسونز می گویند دین می تواند اجماع ایجاد کند بخصوص در جامعه روبه رشد امریکا در نیمه قرن ۲۰. در این دوره جامعه دارای تضادهای زیادی بود (تضادهای کارگری، بین المللی و). انسانها می توانند با مشارکت در ارزش های مشترک نظم بوجود آورند. یکی از ایرادهای که در بیسیک سوسیالوژی گرفته شده است موضوع اجماع در دین می باشد؛ غفلتی که انسجام گرایان در بحث کارکردهای دین انجام داده اند بحث کارکردهای نامناسب مذهب می باشد. در

طول تاریخ دین فقط موجب اجماع نبوده است. برخی تضادها و جنگ های خونین در تاریخ این ایراد را روشن می کنند. جنگ های صلیبی، جنگ های مذهبی قرن ۱۶ و ۱۷ در اروپا، جنگ کاتولیک ها و پروتستان ها در ایرلند، اخیراً در جهان اسلام نیز متأسفانه دعوی شیعه و سنی نظریه کلی انسجام گرایان را زیر سؤال می برد، یا دست کم انسجام را در میزان های درون گروهی یا برون گروهی محدود می کند. نگاه نهادی و سازمانی به دین که دین را به عنوان یک سازمان یا نهاد دارای کارکرد می داند، وجه اصلی نظریه جامعه شناسی کارکرد گرایی است. اما دیدگاه دیگری که در خصوص جامعه شناسی دین دارای اهمیت است نظریه مارکسیست ها است. این دیدگاه به دو تعبیر معرفی می شود؛ مارکسیست های ارتدوکس و نئومارکسیست ها.

مارکسیست ارتدوکس که قبل از کشف دست خط های فلسفی و اقتصادی مارکس می باشد و در واقع نگاه اولیه است که احزاب بلوک شرق نسبت به جامعه شناسی مارکس داشتند، این دیدگاه بیشتر یک ایدئولوژی و یا فلسفه اجتماعی است تا یک نظریه جامعه شناختی، زیرا خصایص علمی آن بسیار کم است. از نظر این گروه دین یک آگاهی کاذب است مانند حرفی که روانشناسان می زنند، در حوزه های جامعه شناختی غیر مارکسیست صاحب نظرانی مانند کنت و پارتو نیز این موضوع را قبول دارند و دین را به عنوان علایق غیر عقلانی تعریف می کنند.

کنت در نظریه پوزیتیویسم (اثبات گرایی) اساساً بر این است که دین دوران تاریخی خود را سپری کرده است. در تحلیل نظریه های کنت و مارکس، بیشتر انتقاد مذهب گرایان باید به کنت باشد تا مارکس، زیرا کنت معتقد است اساساً تفکر دینی باطل است، دین جایگاهی به صورت نهاد اجتماعی ندارد، او تفکر دینی را یک تفکر غیر عقلانی تعریف می کند که دوران آن سپری شده.

فریز نیز مانند کنت نگاه پوزیتیویستی داشته و از دیدگاه انسان شناسی، دین یا مذهب را تحول تاریخی اندیشه آدمی می داند، و بیان می کند که شکل عقلانی شده جادو، مذهب می باشد و شکل عقلانی شده مذهب به علم می داند. این نگاه پوزیتیویسم در انسان شناسی می باشد.

و بر که یک تفهم گرا است، زمانی که راجع به دین بحث می کند دین را در حوزه عقلانیت تاریخی قرار نمی دهد، بلکه آن را واقع در دوره سنتی می داند، زمانی که تاریخ به دوره عقلانی می رسد دین به یک جریان و امور اجتماعی خاص تبدیل می شود که از شکل نهادهای اجتماعی و سیاسی خاص خارج می شود. بنابر آنچه گفته شد، پوزیتیویست ها و یا مارکسیست های ارتدوکس و حتی وبر لزوماً کافر نمی باشند. دورکیم، وبر و حتی کنت (البته کمی کمتر) در زندگی شخصی شان دسته کم در ظاهر دیندار بودند. در تبیین دیگری که من از مارکس دارم، مارکس هم در زندگی شخصی خود دیندار بوده و به خدای واحد اعتقاد داشت. تصویری که از مارکس موجود است کمی ناروا است. ماتریالیسم او به معنای جامعه شناختی است نه ماتریالیسم فلسفی. به هر حال مارکسیسم به شکل ارتدوکس، پوزیتیویسم و انسجام گراها حرف

مشترکی می زنند؛ زیرا آنها معتقدند که دین به عنوان یک نهاد اجتماعی دورانش تمام شده است، نه تفکر دینی بعنوان امور شخصی. نهضتی به پا شد که تفکر دینی برای هدایت اجتماعی، یک تفکر غیر عقلانی و تاریخی است، بنابراین دین دیگر در حوزه عمومی کارآیی ندارد بلکه در حوزه شخصی کارآیی دارد. گرایشات ظاهری به دین کم نشده ولی این گرایشات به حوزه شخصی مربوط می شود. بنابراین اشتراک نظر مارکسیست ها به شکل ارتدوکس آن، با پوزیتیویست ها و انسجام گرایان در این است، که دین نمی تواند جامعه را هدایت کند. این مطلب خود نوعی دین گریزی می باشد، البته دین گریزی نه به معنای مطلق کلمه، بلکه تغییر دین و یا نودینی (به وجود آوردن دینی جدید در جامعه). کنت که پرچم دار پوزیتیویسم بود دین جدیدی به نام دین اومانسیسم را به روی کار آورد و کشیشان آن را جامعه شناسان نامید. از نظر مارکسیسم ارتدوکس، زمانی که دین مورد محکومیت فلسفی قرار می گیرد بعنوان مجموعه و سیستمی از باورها و ارزش های شخصی کنار گذاشته نمی شود، بلکه بعنوان اشکال فرهنگ پرولتاریا در برابر فرهنگ بورژوا قرار می گیرد. در اینجا جایگزینی دین اجتماعی به جای دین الهی (وحنانی) صورت می گیرد که این جابجایی نوعی گریز از دین رسمی می باشد.

اما نئومارکسیست ها برخلاف مارکسیست های ارتدوکس معتقد نیستند که دین یک آگاهی کاذب است. بلکه از نظر آنها دین مجموعه ای است، از باورها که می تواند تحت تأثیر ایدئولوژی طبقه پرولتاریا و یا تحت تأثیر ایدئولوژی طبقه بورژوا قرار بگیرد. مسلماً طبقه پرولتاریا آگاهی راستین و طبقه بورژوا آگاهی کاذب ایجاد می کند.

هورکهایمر از بنیان گذاران حوزه فرانکفورت معتقد است که یکی از ویژگیهای جدید دین رهایی بخشی است. این ویژگی در همه ادیان وجود دارد حتی در ادیان الهی. زیرا در معنای اجتماعی، ایدئولوژی طبقه پرولتاریا خود یک دین است زیرا این ایدئولوژی مجموعه ای از باورها است که دارای مراسم، تابو، توتم و ... است، در نتیجه می بینیم که تمام اجزایی که در تعریف دین آورده شده است، در ایدئولوژی های حزبی نیز وجود دارد. بنابراین در گرایش نئومارکسیست ها حوزه جدیدی برای بررسی کارکردهای دین بوجود می آید. اما حوزه تفسیر گرائی و خصوصاً گرایش **Symbolic Interactionism** را نیز جدیداً بعنوان گرایش سوم ذکر می نمایند. من شاگرد این مکتب هستم و پرفسور بلومر استاد بنده بنیان گذار این مکتب می باشد.

از نظر تفسیرگرایان گرایش به دین یا گریز از دین نوعی تلقی مشترک و اجماع بین مردم در مورد تعریف دین می باشد، یعنی نوعی کنش پیوسته. بنابراین در این رویکرد تحقیق پیرامون این مسئله به این صورت انجام می گیرد که مردم چه تعریفی از دین دارند، براساس این تعریف است که انسانها می توانند به دین گرایش داشته باشند و یا از آن گریز پیدا کنند. بنابراین تبیینی دیالکتیکی درماهیت برخورد رویکردهای تفسیرگرایی وجود دارد که بنابر آن باید علت را در تفسیر مشترک و جمعی مردم پیدا کرد. این گروه از

نظریه پردازان تلقی مشترک مردم از موقعیت و یا تفسیر مشترک مردم از موقعیت را مبنای بحث قرار داده اند.

کارکرد دین

بنابراینچه تا کنون گفته شد دین به عنوان یک سازمان و یا نهاد اجتماعی دربردارنده ی مجموعه ای از باورهایی است که چندین کارکرد را به انجام می رسانند. کارکردهایی که به تعبیری **Functional** (کارکردی) هستند و کارکردهایی که به تعبیری **Disfunctional** (ناکارکردی) هستند. خوب این کارکردی بودن (**Functional**) را در نگاه انسجام گراها ما فقط از دید کلیت و نگاه کلی به جامعه می بینیم، یعنی نظم در حقیقت باید به جهت کلی هدایت شود. اما نئو مارکسیست ها و بطور کلی مارکسیست ها **Disfunctional** را یک تقابل قطبی می بینند و معتقد هستند که این انسجام می تواند به نفع حاکمیت باشد یا به نفع طبقه استثمار شده. بنابراین دو نوع گرایش دینی در نظر می گیرند. ولی از منظری نیز هدف هردو رویکرد یکی می باشد. دین به این معنا عبارت است از مجموعه ای از باورها که ایجاد انسجام می کند. چه در انسجام کل گرایانه که کارکرد گرایان و انسجام گرایان آن را مطرح می کنند و چه در انسجام بورژوازی که در حوزه نظریات مارکسیست مطرح است (انسجام در میان طبقه پرولتاریا و یا انسجام در میان طبقه بورژوا). در هر حال اجماع و نظم، هماهنگی بین اجزاء جامعه، بین اهداف و راهها هدف اصلی دین از دیدگاه این نظریه ها می باشد.

اساس تمام نظریه های جامعه شناختی اعم از نظریه های ایستانگر یا انسجام گرا، پویا نگر یا انقلابی و به هر شکلش که تصور کنیم این است که؛

- ۱- دین باید بین انسان با خودش، طبیعت و جامعه نوعی هماهنگی مثبت بوجود آورد.
- ۲- اما این هماهنگی باید از چه طریقی صورت بگیرد؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که دین یک امر بخش نامه ای نیست بلکه یک امر خود جوش است و از ماهیت و درون جامعه باید تراوش نماید.
- ۳- این هماهنگی از طریق اجتماعی شدن بوجود می آید؛ ارزشها، فرهنگ، عقاید، هنجارها، آداب و رسوم و ... از طریق اجتماعی شدن آموخته می شود. بنابراین مبنای تکامل و توسعه دین براساس معرفت بشری و علم بشر از آنچه که در پیرامون او می گذرد می باشد که همه آنها از طریق اجتماعی شدن بوجود می آید.

تعریف دین از دیدگاه ادیان

تاکنون تعریف دین را از دیدگاه نظریه های متعدد جامعه شناسی بررسی نمودیم. اما ادیان، دین را به چه شکلی تعریف نموده اند. من به اخبار واحادیث کم رجوع می کنم و بیشتر به کتب اصلی دین رجوع می کنم. کتب اصلی متعدد است که من فعلاً به دو تا از آنها اشاره می کنم؛ قرآن و عهد عتیق.

به طور کلی می توان گفت که اساس تعریف دین و کارکردهای دین از نظر ادیان و کتب الهی با آنچه در جامعه شناسی گفته می شود تفاوت چندانی ندارد و تفاوت تنها در لهجه و لفظ می باشد. دین از نظر ادیان الهی یک نهاد تلقی می شود، عامل انسجام می باشد، رهایی بخش است و از طریق معرفت می توان آن را تعریف کرد. حال من یک یک این تعاریف را عرض می نمایم تا مشخص شود که چرا دین گرایی و دین گریزی بوجود می آید.

خداوند می فرماید؛

وما خلقت الجن و الإنس الا ليعبدون

جن و انس را آفریدیم فقط برای اینکه عبادت کنند.

در تفسیر این آیه آمده است که؛ آیّ ليعرفون؛ یعنی برای عرفان حاصل کردن، شناختن و فهمیدن. جای دیگر در آیه قرآن می فرمایند؛ یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکراً و أنثی و جعلناکم من شعوباً و قبائل لتعارفوا ... و این عرفان حاصل کردن است بر اساس این حدیث قدسی داریم؛ کُنْتَ كَنْزاً مَخْفِئاً .. ؛ یعنی من گنج پنهانی بودم اما دوست داشتم شناخته شوم.

بنابراین مبنای خلقت شناخت حاصل کردن است. حتی آنقدر بر این مسئله تأکید شده و در اخبار نبوی هم آمده که؛ یک ساعت تفکر بهتر از هفتصد سال عبادت یا عبادت تقلین است. یعنی اگر در طول ایام روزگار تمام فرشتگان، اجنه و تمام آدمها عبادت کنند، به اندازه یک ساعت فکر درست و حسابی آدمها ارزش ندارد.

بنابراین دین عبارت از تکرار یکسری الگوهای تقلیدی و تکراری نیست، دین عبارت است از یک جریان تفکر خلاق پیرامون هستی. هستی را می توان از خود گرفت (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ) تا هستی پروردگار، هستی جهان و هر جا که هست، هستی مصداقش آنچه که هست است. حدودش را شما تعیین کنید، به فیزیک علاقه دارید یا به جامعه شناسی و یا به روانشناسی، هستی های مختلفی هست. این دین است، در این دین بخاطر اینکه هدایت صورت بگیرد و سرعت داشته باشد (مانند تمام فرایندهای آموزشی) مناسک و مراسمی بوجود می آید. این مناسک و مراسم در جهت سرعت دادن به دین برای رسیدن به اهدافش بوجود آمده است. بنابراین در همه ادیان الهی رشته ای از مناسک و مراسم به نام مناسک شریعت وجود دارد که اینها راههای مشترک در تمام ادیان است که هدف آنها ایجاد شناخت است، که این شناخت می تواند درباره خود، دیگران، پروردگار و هستی باشد، از طریق این شناخت است که می توان از حوزه جسم به حوزه جان حرکت نمود. حرکت از امور دنیایی یا امور روزمره که همان حوزه جسم است (بقول دورکیم امر نامقدس) به امور مقدس که همان حوزه جان است (بقول دورکیم امر مقدس) علوم حصولی یا علوم حوزوی و یا علوم دانشگاهی اساساً نمی توانند به این حوزه راه یابند. فقط از طریق خودکاوی و کمک از اساتید ربانی می توان به آن رسید.

سؤالی که اینجا مطرح می شود این است که چگونه می توان این راه را طی کرد؟ برای پاسخ دادن به این سؤال باید به دنبال نشانه ها در آیات الهی رفت.

بنابر آیات الهی زمانی که پروردگار آدم را آفرید تمام ملائکه، فرشتگان و اجنه به پروردگار ایراد گرفتند، که چرا می خواهی آدم را خلیفه خود قرار دهی. خداوند اصول و قواعد خود را به آدم آموخت و به ملائکه فرمود اگر راست می گوئید بیاید ببینید که چه آفریده ام و اگر می توانید با آن مبارزه کنید، ملائکه از پروردگار به خاطر گرفتن ایراد بر خلقت آدم معذرت خواستند. خداوند انسان را آفرید، تربیت کرد، معرفت و علم به او داد تا چه بشود؟ خداوند تمام اینها را برای خارج کردن انسان از تیرگی به روشنایی، از نفهمی به فهمیدن، از نادانی به دانش، از کثرت به وحدت و از روزمرگی به جان به انسان آموخت. در هر حال خداوند مأموریتی به آدم می دهد (مهمترین قسمت بحث همین است) که از آنچه باخبر شده است مردم را آگاه کند. هدف و کارکرد تو در این جهان آگاه کردن انسانها می باشد.

پس هدف دین معرفت حاصل کردن است. با حصول معرفت انسان برنامه زندگی خود و جهان را هماهنگ می کند و در نهایت به آرامش می رسد آرامش نسبت به خود و دیگران.

مباحثی که از قرآن نقل شد به شکلی دیگر در عهد عتیق است. در عهد عتیق دلیل رانده شدن آدم از بهشت خوردن از میوه درخت ممنوعه بیان شده. در روایات اسلامی این درخت، درخت گندم بیان شده است این در حالی است که علما و دانشمندان می دانستند که گندم درخت نیست، این خود به قول گارفینکل (Garfinkel) یک هشدار می تواند باشد که اصل خوردن از میوه درخت ممنوعه نیست بلکه اصل عدم اطاعت از امر خداوند است.

در تورات نیز بیان شده است که آدم با خوردن میوه درخت دانش، از بهشت رانده می شود، پس مبنای حرکت آدم از آسمان به زمین پیدا کردن معرفت است. در قرآن نیز بیان شده؛ زمانی که آدم از درخت ممنوعه می خورد نسبت به جسم خود معرفت و آگاهی پیدا می کند و جسم خود را می پوشاند. اساس دین بر این استوار است که از طریق شرایع دینی نسبت به خود، دیگران و جهان هستی آگاهی پیدا کنیم، این آگاهی از طریق تمرین و در فرآیند اجتماعی شدن بوجود می آید و هدف از این آگاهی رسیدن به هماهنگی و آرامش است که این همان رسیدن به حوزه جان است. در واقع بهشت هم همین رسیدن به آرامش می باشد.

بنابر تئوریهای عرفانی دو حوزه وجود دارد؛

۱- حوزه جسم ۲- حوزه جان

۲- در جامعه شناسی نیز دورکیم کمی از این واقعیت را فهمید که sacred (امور قدسی) profane

(امور روزمره یا نامقدس) را در مقابل هم قرار داد.

انسان برای رسیدن به آرامش باید از حوزه جسم به حوزه جان حرکت کند، در این حرکت نیاز به مکانیزمی دارد که بتواند حوزه جسم را تربیت کند تا از این طریق با حوزه جان هماهنگی پیدا کند هر چقدر ما به حوزه جان نزدیکتر شویم آرامش بیشتری به دست می آوریم. مهمترین مکانیزم حرکت از جسم به جان را عرفان "دل" یا "قلب" می نامند.

تا به اینجا ما دین را از جهت نظریه های جامعه شناختی و نظریه های اسلامی بیان کردیم، اما گرایش به دین و دین گریزی چگونه بوجود می آید، ما در بحث بعدی به بیان این موضوع می پردازیم.

دین گرایی و دین گریزی

گرایش به دین (همانطور که ادیان هم به آن اشاره می کنند) امری فطری است، انسانها می خواهند دنیای پیرامون خود را تعریف کنند، و بر اساس این تعریف زندگی کنند. اگر تعریف آنها از زندگی با عملکرد آنها در زندگی هماهنگ باشد آرامش حاصل می شود که حاصل این آرامش گرایش به دین است، اما اگر تعریف آنها از زندگی با عملکرد آنها در زندگی هماهنگ نباشد مقدمات دین گریزی بوجود می آید (البته بنده اساساً به دین گریزی مطلق اعتقاد ندارم).

بر مبنای تفسیر و معنایابی عرفانی هدف به سمت نوعی هماهنگی است که در ادبیات عرفانی اسلامی این هماهنگی عشق نامیده می شود. بنابراین ما سعی می کنیم خودمان و دیگران را بفهمیم (بر اساس آنچه که تعلیم دیده ایم و فهم درونی). یعنی گرایش و تکاملی از درون که رویکرد و سوگیری ما را به بیرون تعریف می کند، هیچ عامل اضافی نباید دخالت کند. متغیرهای اضافی باید حذف شوند و سیستم وجودی انسان شروع به شناخت کند و بتدریج با این شناخت تحول حاصل شود، بنابراین تمام قوانین دینی و اجتماعی تدریجی می باشند. که اول باعث ایجاد هماهنگی، بعد آرامش و در نهایت رشد و تکامل می شود. برای ایجاد شناخت نیاز به معلمانی است، معلمانی که خود این راه را رفته اند. معلمان برای تقویت دین مناسک را بوجود آوردند که متأسفانه گروه آداب گرایان (بنابر شرح مرتن) بر سراین مناسک جنگ های فراوانی برپا کرده اند. اما اینها از حقیقت دین چیزی نفهمیده اند، حقیقت یافتن جان می باشد که آنها پیدا نکردند، چون حقیقت را پیدا نکردند آداب و رسوم را بزرگتر جلوه داده اند. حقیقت چیست؟ حقیقت پیدا کردن جان است، نه آداب و رسوم.

اما دین گریزی چگونه ایجاد می شود؟ عدم هماهنگی بین قواعد، اهداف و راهها (بر اساس دیدگاه مرتن) و عدم هماهنگی بین شرایع دینی (شرایعی که خود ما بوجود می آوریم) در نهایت ایجاد دین گریزی می کند، و همچنین آن چیزی که باعث می شود ما به سمت دین گرایش پیدا کنیم حرکت و انگیزه از درون می باشد، اگر این حرکت به صورت فشار از بیرون باشد باعث گرایش به دین نمی شود بلکه ممکن است در نهایت دین گریزی را بوجود آورد، چون حرکت از برون هماهنگ با رشد درونی نیست. دین گریزی یا

گرایش به نودینی زمانی بوجود می آید که بجای حرکت تکاملی از درون فشار و کنترل اجتماعی از بیرون اعمال شود.

درحوزه های جامعه شناختی و انسان شناختی در رابطه با موضوع بیان شده دو دسته نظریه وجود دارد؛
۱- برآمدیان (تکامل گرایان)؛ تکامل به معنی برآمدن از خود به مرتبه بالاتر و رشد از درون به مرحله بالاتر است. تکامل به معنای فشار و هول دادن جامعه از بیرون به جلو نمی باشد. بلکه امری است که از درون و بطور تدریجی بوجود می آید.

۲- تراوش گرایان؛ این نظریه مخالف نظریه تکامل گرایان است. آنها بر این باور هستند که برای پیش برد جامعه باید از بیرون عناصری را فرستاد که جامعه را به سمت جلو برانند، مثالی که برای تشریح بیشتر این دو دیدگاه می توان زد بحث صنعتی شدن است. آیا جوامع را باید صنعتی کرد یا جوامع باید خود صنعتی بشوند؟ صنعتی کردن بزرگترین خیانت به کشورهاست. اما صنعتی شدن یعنی جریان تکامل. یعنی باید سازوکارهای جامعه به لحاظ دیالکتیکی باید آنقدر بتوانند تجربه تکاملی را طی کنند، تا جامعه خود مطالب را بطلبد. به همین خاطر است که اگر تکامل ایجاد بشود تأخر فرهنگی (Culture Lag) بسیار کم خواهد بود.

بنابراین اعمال فشار در دیندار کردن مردم یک عامل اضافی در تکامل تدریجی جان است، این فشار بیرونی کار را خراب می کند زیرا تکامل تدریجی باید به تناسب جسم و جان صورت بگیرد. تعلیم و تربیت یک شبه بوجود نمی آید، مجموعه ای از قواعد دینی، مناسک و مراسم دینی که از بیرون برانسان فشار وارد می کنند و جان آمادگی پذیرش آنها را ندارد، در نهایت منجر به دین ستیزی و دین گریزی می شود که به شرح زیر آنها را دسته بندی می کنیم.

انواع دین گریزی

۱- اعتقاد ستیز

کسانی هستند که به صورت افراطی با مذهب مخالفت می کنند، بعضی از ادبا و فلاسفه که همه چیز را به باد استهزاء گرفته اند از این جمله افراد می باشند، البته در بین توده مردم هم این نوع دین گریزی مشاهده می شود. این حالت یک حالت هیجانی است، تعداد افرادی که به این مرحله از اعتقاد ستیزی در می آیند بسیار کم است.

۲- نو دینی یا دین گرایی جدید

و بر این موضوع را در بحث پروتستانیسیم بیان کرده است، یعنی ما چه به صورت فردی و چه به صورت اجتماعی در مقابل جریانهای حاکم دینی مخالفت کرده و جریانهای جدیدی از دین ایجاد می کنیم. زیرا ما فطرتاً دیندار هستیم، ولی دین بخشنامه ای و یا دینی که بر ما تحمیل شده است را نمی پذیریم.

بنابراین دست به کار شده دین رسمی را اصلاح نموده و یا دین جدیدی را بوجود می آوریم. همواره در میان مردم یک جامعه نسلی جوان وجود دارد که زیر فشار بار تحمیلات نمی روند. در روانشناسی تحت عنوان قوانین تغییرات نسلی آمده است که هیچ نسلی ارزشهای نسل قدیم خود را کاملاً نپذیرفته است، کدام پدر و مادری را سراغ دارید که بچه هایشان مانند خودشان رشد کرده باشند؟ نمونه های این تغییرات نسلی فراوان است برای مثال یکی در تاریخ اروپا و دیگری در تاریخ ایران؛

الف) در تاریخ هزار ساله حاکمیت دولتی، دین در اروپا طی قرون وسطی چه نتایجی را در برداشت؟ زمانی که رنسانس بوجود آمد، طبقه کشاورز از روستاها به شهرهای صنعتی آمد و طبقه بورژوازی متوسط (کسبه) را بوجود آورد و فردیت را مطرح کرد، اولین خواسته آنها جدایی سیاست از دین بود. فشار حاکمیت از بیرون بر افراد برای دیندار کردن آنها دین را تبدیل به بخشنامه های تحمیلی نموده بود، که بر اثر آن همه باید فکر، رفتار و گفتارشان با هم یکی باشد. تمام این اعمال پیامدی جزء فرار انسانها از دین را به همراه نداشت ولی چون مردم فطرتاً دیندار بودند، سعی کردند دین جدیدی بوجود آورند. در نهایت پروتستانسیسم در برابر کاتولیسیسم بوجود آمد و نهضت عظیمی بوجود آمد که خدا و عیسی(ع) را قبول داشتند ولی دین بخشنامه ای نمی خواستند.

ب) دین اسلام در زمان رسول خدا در بهترین شرایط دموکراسی قرار داشت. دینی بود که تمام ناراضیان روشنفکر و دین مداران ناراضی از مجوسیت دوره ساسانی را به طرف خود جذب کرد. زمانی که اسلام وارد ایران شد مردم علاقه مند به این دین گرویدند. اما بعدها در دوران خلفای بنی امیه، این ایرانیانی که با جان و دل اسلام را پذیرفتند موالی (بنده) نامیده شدند زمانی که دین در حکومت امویان تبدیل به نظام حاکم شد، امام حسین(ع) باطل و یزید به حق تبدیل شده و می شود امیرالمومنین. بنابراین مردم ایران با حکومت امویان مخالفت کردند و نهضت شیعه و شعوبیه برای همین در ایران بوجود آمد(ایرانیان با حکومت امویان و عباسیان مخالف بودند اما با دین اسلام مخالف نبودند) بنابراین ایران می شود مرکز رشد جریان های دینی غیرحکومتی. امویان، عباسیان و مذاهب اهل سنت در ایران رشد پیدا نمی کند، تخم شیعه و جنین شیعه بعنوان یک گرایش غیر دولتی در ایران رشد می کند. زیدیه، معتزله، امامیه و عرفا؛ همه اینها گروه های مختلفی هستند که بعنوان گرایش های غیرحکومتی در ایران رشد کردند. پس بنابراین دین یک جریانی است از درون تراویده شده. اما وقتی که دین گرایی نوین بوجود آید در شکل اجتماعی موجب ایجاد نحله های دینی و مکاتب دینی جدید می شود. این جریان ها دین را رد نمی کنند، اما دین حاکمیت را نمی پذیرند. به شکل فردی نیز روشنفکران، ادبا، فلاسفه، شعرا و... تعابیر جدیدی از دین ارائه می دهند.

یک نوع دیگری هم دین بوجود آمده که شکل سالم تری است نسبت به پوزیتویسیسم یا انسانگرایی کنتی که آنرا فرم توضیح می دهد. اریک فروم در کتاب جامعه سالم می گوید، در فراروی انسانها در جوامع

جدید دو راه وجود دارد، یک راه ربانیسم و راه دیگر انسان گرایی، گرایش تمدن به سمت ربانیسم همواره زیاد است در مقابل گرایش به سمت انسان گرایی کم است، اما جوامع از دو راه می توانند انسان گرا شوند؛ الف) جوامعی که به انبیاء بزرگ اعتقاد دارند یعنی، جوامعی که پیروان بودا، سقراط، محمد، عیسی و ... هستند، این جوامع اگر دنباله رو انبیاء خود باشند به معنای کامل که در تئوری عشق بیان شده است می رسند(انسان کامل).

ب) جوامعی که نتوانستند به شکل دینی باشند، بدلائیل مختلف گرایش های دینی خود را تغییر داده و دین جدیدی را با صبغه انسان گرایی بوجود می آورند یا بایستی بیاورند.

مسائل اجتماعی و فردی ناشی از دین گریزی در جامعه

زمانی که دین گریزی به معنای متداول در جامعه بوجود آید همراه خود مسائلی را به دنبال می آورد. نهاد دولتی _ سیاسی نیازهایی دارند و مردم پیرو دین و حقیقت جان نیز دارای نیازهای دیگر هستند. این تناقض میان نیازها و عدم تناسب نیازهای مردم و حاکمیت منجر به تنش ها و گریختن ها خواهد شد. بنابراین در درون جامعه، دینی بوجود خواهد آمد به نام دین رسمی یا دین دولتی. طبیعی است که به لحاظ دیالکتیکی هر دولتی خاصیت بر نهادی دارد، بنابراین میل به ماندن دارد، دوست دارد همواره ماندگار باشد و مایل به فانی شدن نیست. اما نسل جوان هر روز می خواهد تغییر کند و نو به نو شود، نو به نو شدن یعنی راه های مشترک را زیر سؤال بردن. اما این کار از روی عناد صورت نمی گیرد، بلکه ناشی از تفاوت نسل ها در جامعه است. فرزندان با پدر و مادر خود اندیشه یکسان ندارند، اما هیچ بچه ای دشمن پدر و مادرش نیست، بلکه این فقط تفاوت سلیقه ها و نگرش ها است. متأسفانه دولت ها به این موضوع توجه ندارند که نسل های جدید مانند کودکان یک خانواده هستند که نمی توانند راه های رسمی را طی کنند، جوانان هر نسلی متفاوت با بزرگترها هستند ولی دشمن و مخالف آنها نیستند. این مخالفت ها از سر عناد نیست، برای یافتن راه های جدید است. تفاوت نسل ها، اختلاف بین حرکت زمان است که نهادهای بر نهادی آن را درک نمی کنند و فکر می کنند نسل جدید نسل برانداز است. اما این نسل، نسل نویاب است که پاسخ های نیازهای وجودیش را در جامعه نیافته است یا خود نخواسته و یا حکومت نتوانسته به او کمک کند تا پاسخ نیازهای وجودیش را در جامعه پیدا کند، عیب در هر دو ممکن است باشد. بنده نمی توانم فقط حکومت ها را محکوم کنم، جوان ها هم باید مورد انتقاد قرار بگیرند. در اینجا ما نیاز به یک درک متقابل داریم نه فشار اجتماعی، زیرا درک متقابل است که به جامعه و فرد کمک می کند به نیازهای همدیگر پاسخ دهند نه فشار اجتماعی. تفسیر مشترک از موقعیت باید پیدا شود این تفسیر مشترک بخشنامه ای نیست، بلکه باوری است که از درون باید هماهنگ باشد اگر ما در جامعه خود نتوانیم این باور مشترک را بوجود آوریم مشکل از طرف جوانان نیست البته این بدان معنا نمی باشد که جوانان کاملاً در امر دین گریزی بی گناه اند.

دین‌گریزی به معنی بی‌دینی نیست بلکه نوعی لجاجت با قواعد و ارزش‌های دین سنتی حاکم در جامعه است. پیدا کردن ریشه‌های دین‌گرایی و دین‌گریزی در این نیست که ما به دنبال ریشه‌های خارجی تأثیرگذار باشیم، بلکه باید به خود رجوع کنیم و انتقاد را اول از خودمان آغاز کنیم، چنانچه در تعالیم الهی نیز آمده است که "رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا" (اولین آیه‌ای که در اسفار آمده است) یعنی؛ "خدایا ما خودمان بر خودمان ظلم می‌کنیم"، "رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی" (من این کار را انجام داده‌ام).

ما در درون خانواده و جامعه نتوانستیم زمینه‌ای نهادی شده برای فهم متقابل ایجاد کنیم. اگر اینکار انجام بشود دیگر لزومی نیست که مردم را دیندار کرد. مردم ذاتاً به سمت دین‌گرایی می‌یابند. ما باید اول خودمان را درست کنیم تا به این وسیله جوانان از ما عبرت بگیرند. همواره این نسل جوان است که در جامعه به دنبال نوگرایی می‌باشد. زیرا نسل پیرتر نسلی محافظه‌کار است و به آنچه که در جامعه وجود دارد عادت می‌کند، ولی نسل جوان نسل نواندیش است و به این زودی زیر بار فشار اجتماعی نمی‌رود. در آمریکا و اروپا نیز جریان رشد اجتماعی همین مسیر را طی کرده است، یعنی در این جوامع سعی بر این شده است که تفاهم مشترک بوجود بیاید البته این جوامع نیز در حال حاضر با مشکلات بزرگی روبرو می‌باشند.

بحث بعدی من در خصوص انواع سکولاریزه (Secularization) یا به اصطلاح دنیوی شدن بود که به دلیل اتمام وقت از بیان آن صرف نظر می‌نمایم.